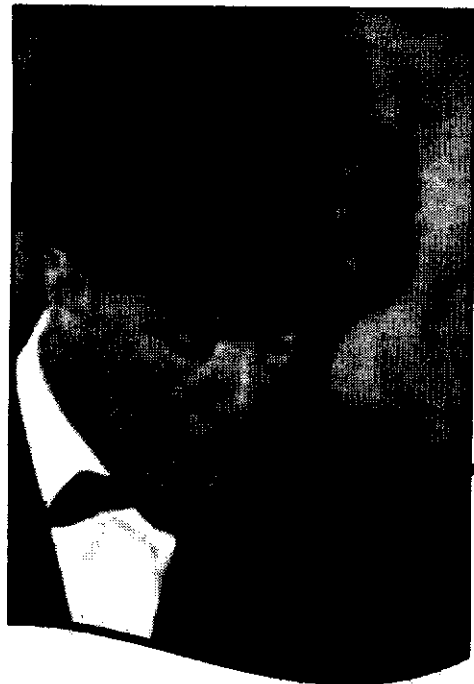


گذار از هراس فراگیر به دموکراسی



نویسنده: جان کین - Jahn Kean
رئیس گروه مطالعات دموکراسی
دانشگاه وست مینستر انگلستان
ترجمه: مهران قاسمی

موجود و رفع اضطراب و در نهایت ایجاد دورانی آرام و بدون هراس شده است. این منتقدین با نگاه «هستی‌شناسانه» به ترس، بر این باور هستند که هراس و ترس به گونه‌ها و اشکال مختلف همواره وجود داشته است و برای نمونه به هراس‌های «معادشناسانه» ای (Eschatological) اشاره می‌کنند که پس از قرن پانزدهم به بعد، در اروپا وجود داشته است. این دوران با «طاعون سیاه» آغاز شد، این بیماری یک سوم از مجموع جمعیت اروپا را ظرف فقط چهار سال از پای درآورد. این حادثه که تلفات جانی آن، هراسی عظیم را در میان مردم به وجود آورده بود، در نهایت به ایجاد چند دستگی در درون مسیحیت (۱۴۱۷-۱۳۷۸) منجر شد.

این چند دستگی در نهایت به حضور همزمان سه پاپ منجر شد. اصلاحات پروتستانی، جنگ‌های صد ساله و جنگ رزها (Roses) در نهایت به آغاز خشونت‌های مذهبی در قرن شانزدهم انجامید. هراس و ترس در این دوران در اثر تهدیدهایی از جانب اسلام دامن زده می‌شد؛ اشغال قسطنطنیه در ۱۴۵۳، فتح آسیای صغیر، سقوط مصر در اوایل قرن شانزدهم و بسط و گسترش کنترل عثمانی بر کل منطقه شمال آفریقا - که از عوامل این منطقه، بربرها برای حمله به سواحل مسیحی استفاده می‌کردند - از جمله تهدیدات اسلام محسوب می‌شدند. هراس‌های عظیم اروپای مدرن تا قرن هفدهم نیز ادامه داشت. کریستف کلمپ مطمئن بود که جهان ظرف ۱۵۰ سال به پایان خواهد رسید. مارتین لوتر که بدبینانه‌تر به موضوع می‌نگریست به این باور رسیده بود که آخرالزمان فرا رسیده است و جهان بیش از یکصد سال ادامه نخواهد یافت. نیکولاس حتی سعی کرده بود با دقت بیشتری پیش‌بینی کند؛ پیروزی بر دشمنان مسیح نزدیک بود و طبق محاسبات او در فاصله سال‌های ۱۷۰۰ تا ۱۷۳۴ صورت می‌گرفت.

شاید اکنون به یمن بازاندیشی در نظرات، به چنین پیش‌بینی‌هایی بپردازیم و حتی در برابر هراس‌های معادشناسانه‌ای که در درون آنها نهفته بوده لبخند بر لب آوریم؛ اما مسأله‌ای که شاید نتوان از آن به راحتی گذشت این است که هراس‌هایی با محتوای متفاوت و شکلی دیگر، اما در مقیاسی کاملاً جهانی، بار دیگر ظاهر شده‌اند. گسترش سریع هراس از درون ایالات متحده که توسط انتشار سریع مطبوعات و فعالیت رسانه‌ها و با انتقال تصاویر، صداها و گزارشات صورت گرفت، بیانگر آغاز مرحله‌ای جدید از «جهانی شدن هراس» است. این روند

اعتراف می‌کردند که در چنگال هراس و ترس گرفتار آمده‌اند، آنها از عدم اطمینان خود در مورد زمان، مکان و نحوه روی دادن حملات دیگر سخن می‌گفتند. آنها که به قدر کافی عمر کرده بودند که سال‌های جنگ سرد را به خاطر آورند، این هراس را با آنچه که در سال‌های نخست جنگ سرد و در جریان مسابقه تسلیحات هسته‌ای ایجاد شده بود، مقایسه می‌کردند. برای برخی ناظرین، این حوادث تأکیدکننده این اصل بود که نوع بشر، موجودی ترسو است و اینکه هراس و ترس بخش جدایی‌ناپذیر از طبیعت بشری است. هراس و ترس در شرایط طبیعی در درون انسان نهفته است و خود را در داخل انسان، همانند نمادی تاریک، پنهان می‌کند و در انتظار می‌نشیند تا در جریان حوادث، بهانه‌ای برای ظاهرسازی خود بیابد. در این وضعیت، هراس و ترس درون آدمی، خود را در معرض نور و روشنایی قرار داده و

هراس‌های عظیم اروپای مدرن تا قرن هفدهم نیز ادامه داشت
کریستف کلمپ مطمئن بود که جهان ظرف ۱۵۰ سال به پایان خواهد رسید
مارتین لوتر که بدبینانه‌تر به موضوع می‌نگریست به این باور رسیده بود که آخرالزمان فرا رسیده است و جهان بیش از یکصد سال ادامه نخواهد یافت

حمله جوخه مرگ به دو نماد کلیدی قدرت آمریکا، تا مدت‌های طولانی، موضوع مباحث بسیاری خواهد ماند، اما در میان تمامی این مباحث، مشخص‌ترین تأثیر این حملات را باید در هراسی دانست که در قلب بسیاری از شهروندان جهان - و بیش از همه در میان آمریکاییان - راه یافته است. یک ماه پس از این حملات، جت‌های جنگنده در این کشور، روزانه بر فراز شهرهای مهم، در جریان مأموریت‌های موسوم به «دفاع از وطن» به گشت‌زنی مشغول بودند، در محل برگزاری مسابقات ورزشی و در داخل و پیرامون تمامی ساختمان‌های دولتی، مسایل امنیتی به شدت رعایت می‌شد. گزارشاتی در مورد دو مرد مبتلا به ویروس آنتراکس (سیاه‌زخم) - که از محتمل‌ترین تسلیحات به کار گرفته شده در هر نوع حمله بیولوژیک قلمداد می‌شوند - به کرات از طریق رسانه‌ها پخش شد. با تعطیلی هشت ساعته شبکه ملی اتوبوسرانی گری هاوند و به دنبال حادثه‌ای که در جریان آن مردی مسلح به تیغ ریش تراشی به راننده اتوبوس حمله کرده بود، شایعات متعددی در میان مردم پخش شد. در حادثه‌ای دیگر در پایتخت آمریکا، یکی از ایستگاه‌های زیرزمینی مترو بسته شده و مسافران قرنطینه شدند. این حادثه ناشی از تهدید پلیس توسط شخصی که حاضر به پرداخت کرایه نبود، با اسبری تمیزکننده فرش، به وقوع پیوسته بود. محققان شبکه خبری سی‌ان‌ان، در برنامه‌ای ویژه تحت عنوان «Nomkal The New» به بررسی این دلهره‌ها و هراس‌ها پرداخته و سعی داشتند تا برای پرسش‌هایی در مورد مفهوم و معنی «وضعیت عادی» پاسخی بیابند. جمعی از آمریکاییان متعلق به طبقه متوسط، عموماً در پاسخ خود به هراسشان در مورد از بین رفتن «وضعیت عادی» زندگی اشاره می‌کردند. در این شرایط، فروش تسلیحات، تفنگ، ژاکت‌های ضدگلوله و ماسک‌های گاز هم چنان پررونق باقی مانده بود. فروش آنتی‌بیوتیک‌ها، بطری‌های آب و غذاهای کنسرو شده نیز به صورت مشابیهی افزایش یافته بود. «اقتصاد هراس» موضوعی بود که به تدریج گفتمان پیرامون آن گسترش می‌یافت؛ ارائه آمار جدید در مورد لغو مسافرت‌های تفریحی، عدم تمایل به پرواز، کاهش آمار هزینه صرف شده از سوی شهروندان برای خرید کالاهای لوکس و کاهش چشمگیر در طرح‌های سرمایه‌گذاری تجاری، به این موضوع دامن می‌زد. علیرغم بزرگترین و وسیع‌ترین تحقیقات و عملیات جمع‌آوری اطلاعات در تاریخ آمریکا، اغلب شهروندان

در این شرایط، فروش تسلیحات، تفنگ، ژاکت‌های ضدگلوله و ماسک‌های گاز هم چنان پررونق باقی مانده بود. فروش آنتی‌بیوتیک‌ها، بطری‌های آب و غذاهای کنسرو شده نیز به صورت مشابیهی افزایش یافته بود. «اقتصاد هراس» موضوعی بود که به تدریج گفتمان پیرامون آن گسترش می‌یافت؛ ارائه آمار جدید در مورد لغو مسافرت‌های تفریحی، عدم تمایل به پرواز، کاهش آمار هزینه صرف شده از سوی شهروندان برای خرید کالاهای لوکس و کاهش چشمگیر در طرح‌های سرمایه‌گذاری تجاری، به این موضوع دامن می‌زد. علیرغم بزرگترین و وسیع‌ترین تحقیقات و عملیات جمع‌آوری اطلاعات در تاریخ آمریکا، اغلب شهروندان

ابتدا در جریان جنگ جهانی اول آغاز شده و پس از آن در جریان جنگ جهانی دوم و اختراع و به کارگیری تسلیحات هسته‌ای، تقویت شد. اکنون برای چهارمین بار در ظرف یک قرن، هراس و ترس بر جهان سایه افکنده است. نکته عجیب اینجاست که «تفکر سیاسی» در مواجهه با این مرحله جدید از «جهانی شدن هراس» عملاً غافلگیر شده است. این امر از آنجا ناشی می‌شود که در دهه‌های اخیر پرسش‌هایی پیرامون هراس و ترس به ندرت در مباحث مرتبط با فلسفه سیاسی و علم سیاست مطرح شده‌اند. سخنرانی استادانه فرانتس نیومان در برلین، در مورد این موضوع که نیم قرن پیش صورت گرفت، شاید از آخرین بررسی‌های صورت گرفته باشد. این موضوع از آن پس به ورطه فراموشی سپرده شد. اثر جودیت شکلر (Carry on chris) را نیز شاید بتوان از استثناها قلمداد کرد.

کاملاً جدید از مفهوم خودکامگی بود. مونتسکیو درک کلاسیک یونانی از خودکامگی به عنوان روشی از سلطنت که با سلطه ارباب بر بردگان خود مشروعیت می‌یابد را متحول کرد. وی همچنین رویکرد مثبت هابز و بودین را نسبت به ارائه تفسیری از خودکامگی به عنوان روشی از حکمرانی که با پیروزی در جنگ یا نبردهای داخلی قابل توجیه بود کاملاً رد کرد. بدین ترتیب مونتسکیو وارد مباحثات جنجال‌برانگیز قرن هجدهم در مورد خودکامگی شد. مباحثاتی که با دفاع از مفهوم «خودکامگی قانونی» با اتکا به جنبه‌های فیزیکی آن، آغاز شده بود.

دموکراسی

تداوم این روش استدلال و همزمان فعالیت منتقدین خودکامگی پس از مونتسکیو، راه را برای دیدگاه‌های جدیدتری مبتنی بر این که دموکراسی‌های پارلمانی و یا جمهوری، که در آن اعمال قدرت به صورت مشترک صورت گرفته و در معرض بازرسی مداوم مردم قرار دارد، باعث کاهش هراس به اندازه‌ای می‌شوند که دیگر از اهمیت چندانی در سیاست برخوردار نیست، باز کردند. این فرضیه که دموکراسی‌ها سیستم‌های عاری از هراس بوده و یا راه حلی برای هراس هستند، گاه به صراحت بیان شده است. نمونه‌ای از این صراحت بیان را می‌توان در یکی از معدود

همسر، دوست، روانشناس و یا کشیش مورد تحلیل و درمان قرار گیرد. جای تعجب نیست که چرا فلسفه سیاسی و یا دانش سیاسی علاقه خود را به این موضوع از دست داده‌اند و این موضوع تبدیل به زیرمجموعه‌ای از روانشناسی سیاسی شده است. اکنون تنها معدودی متفکر دورافتاده از جمع، چنین پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که دموکراسی‌ها چگونه می‌توانند هراس را به حاشیه رانده و یا آن را به عنوان بخشی از تجربیات شخصی و فردی قلمداد کنند؟ توجه کردی و همکاران او به نحو قابل توجهی معطوف به اشکال معاصر خودکامگی دولتی در آمریکای لاتین شده بود. بنابراین این تئوری که دموکراسی‌ها مسأله قدیمی هراس را حل کرده‌اند، فقط به عنوان یک فرضیه غیرواقعی (غیرمبتنی بر واقعیات) قابل توجه است.

این تئوری‌ها فقط به سادگی لیستی از ابزارهای متفاوت را که توسط دموکراسی‌های سبک آمریکایی برای تخلیه هراس به کار گرفته می‌شوند از جمله تمرکززدایی از قدرت، اعمال خود - حاکمیت (Self Governance) از طریق سازمان‌های محلی، تشویق آزادی‌های مذهبی مورد حمایت دولت، امکان حرکت سریع جغرافیایی و اجتماعی و فراتر از همه دولت انتخابی ارائه می‌کنند.

این تئوری که دموکراسی‌ها هراس را تبدیل به امری خصوصی می‌کنند، جذاب است. اما باید در نظر داشت که اینچنین تئوری نمی‌تواند کاملاً امتناع‌کننده باشد؛ چرا که تنها اشاره‌ای به فرآیندی دارد که از طریق آن دموکراسی‌های موجود، تمایل به کاهش نقش هراس در ساختار کلی حکومت دارند. میزان موفقیت دموکراسی‌ها در انجام این امر عملاً مورد تحلیل قرار نمی‌گیرد. اما این فرآیندها که نقشی مثبت در کاهش و شخصی‌سازی هراس دارند، چه هستند؟ آیا «ضد فرآیندهایی» نیز وجود دارند که نشان دهند هراس هم چنان به عنوان معضلی که دموکراسی‌ها امکان حل کامل آن را نیافته‌اند، باقی مانده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها به سرعت و سادگی میسر نیست. اما درک کلی و

نگاهی جامع به دموکراسی و هراس، سه فرآیند هم‌پوشان را آشکار می‌سازد که می‌تواند به نحوی تضمین‌کننده به حاشیه راندن هراس توسط حکومت‌های دموکراتیک باشند. برای بررسی دقیق موضوع دموکراسی و هراس، این فرآیندها به شرح ذیل توصیف شده‌اند.

این تئوری که دموکراسی‌ها هراس را تبدیل به امری خصوصی می‌کنند جذاب است اما باید در نظر داشت که اینچنین تئوری نمی‌تواند کاملاً امتناع‌کننده باشد چرا که تنها اشاره‌ای به فرآیندی دارد که از طریق آن دموکراسی‌های موجود، تمایل به کاهش نقش هراس در ساختار کلی حکومت دارند. میزان موفقیت دموکراسی‌ها در انجام این امر عملاً مورد تحلیل قرار نمی‌گیرد



تقسیم قدرت فیر خشونت آمیز

بر اساس مفهوم و نگاه رایج، دموکراسی‌ها تمایل به کاهش نقش حاکمان و حکومت شوندگان، به صورت یکسان دارند؛ چرا که دموکراسی‌ها اصولاً تشریک قدرت به صورت غیر خشونت‌آمیز را در سطح نهادهای دولتی تثبیت می‌کنند. برای درک میزان منحصربه‌فرد بودن این حالت می‌توان تمامی دولت‌های مدرن؛ تمامی ابزار خشونت حاصل شده و در نهایت حکمرانی با ایجاد هراس در مردم با تهدید به استفاده از ابزار خشونت صورت می‌گیرد را مورد توجه قرار داد. قدرت نظامی این دولت‌ها و امپراطوری‌ها اغلب تحت عنوان کاهش هراس حکومت شوندگان مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ اما در عمل کارکرد آن ایجاد و برانگیختن هراس در میان حکومت‌شدگان و دشمنان داخلی و خارجی بود. همانگونه که گاکلیمو فررو می‌گوید، حاکمان دولت‌ها

مطالعات جدی که در این اواخر با موضوعیت «سیاست معاصر و هراس» توسط خوان کرادی و همکاران وی صورت گرفته است، مشاهده کرد. در این اثر تأکید می‌شود که هر چند دموکراسی‌ها به طور کلی امکان از بین بردن هراس را ندارند - و نظم سیاسی بدون هراس، یک اتوپای غیرقابل دسترس است - اما باز هم به صورت تاریخی از لحاظ ظرفیت کنترل، کاهش و کم‌رنگ کردن هراس‌های انسانی به صورت خلاقانه منحصربه‌فرد هستند. دموکراسی‌های تثبیت شده، از نحوه گرایش به خصوصی‌سازی هراس دارند؛ بدین معنا که هراس تبدیل به یک موضوع شخصی شده که قرار است توسط اشخاص و در زندگی روزانه آنها تحمل شود. به عبارت دیگر هراس تبدیل به مسأله‌ای کاملاً شخصی شده که باید با حضور

هر زمان که این موضوع مورد بحث قرار می‌گیرد، به نظر می‌رسد که موضوعی باستانی و مورد علاقه باستان‌شناسان مطرح شده است؛ موضوعی که غالباً با اثر کلاسیک مونتسکیو تحت عنوان *De l'esprit des lois* (۱۷۴۷) مرتبط تلقی می‌شود. مونتسکیو در این اثر تصورات چندین نسل از متفکران سیاسی و نویسندگانی را که در جریان یکی از رویدادهای حاد سیاسی در قرن هجدهم حضور داشته‌اند، جمع‌آوری کرده است؛ افزایش هراس از خودکامگی دولت و امیدی که باشکست نظامی پادشاهی بریتانیا در مستعمرات آمریکا برانگیخته شده بود، اولین لحظات انقلاب فرانسه و هراس از حرکت غیرقابل توقف آن. آثار مونتسکیو در طی این دوران آزادانه مطالعه شده و افراد به راحتی از وی نقل قول می‌کردند؛ چرا که آثاری محتوی درکی

و امپراطوری ها، همواره دارای توانایی حیرت آوری در گرفتن جان مردم بودند. لوتر معتقد بود که شمشیر یک حاکم همواره باید از خون رنگین باشد. این حکمرانان عموماً به خاطر اعمال خشونت و علاقه به این کار دارای شهرت بودند. تمامی حکمرانان مسلح به شمشیر، توانایی انگیزش هراس را داشتند.

اعلام خشن و یا تلاش برای نابودی اقلیت های مذهبی - مانند Huguenots - تنها بخشی از این نحوه حکمرانی بود. استفاده از جاسوسان و عوامل اطلاعاتی، نظامی سازی جمعیت غیرنظامی، تنبیهات خشن، شکنجه و قتل عام مردان، زنان و کودکان، همه در کنار یکدیگر در ایجاد این هراس به مقیاسی بسیار فراتر از آنچه که حتی توسط سولفین نخستین کتاب های مرتبط با حکومت مانند با این و هابز توصیه شده بود، به کار گرفته

می شدند. توانایی حکمرانان برای به هراس انداختن دیگران، در مورد رقبای (بالقوه) آنان نیز به کار گرفته می شد. افرادی که در تلاش برای به دست گیری کنترل نیروی نظامی و یا از حرکت انداختن آن بودند - چیزی مانند کودتا - زندگی خود را عملاً به خطر می انداختند. چنین حالتی باعث می شد تا افراد، تمایل چندانی به این کار نداشته باشند. این امر از نگاه ماکیاوولی، لازم و ضروری تلقی می شد. ماکیاوولی با اشاره به شهرت سزار به خاطر خشونت و بی رحمی، به وضوح از پیشنهاد سیسرو در مورد اینکه عشق در مقایسه با هراس می تواند برای دیگران مؤثرتر باشد، انتقاد کرده و می گفت: «اینکه دیگران از انسان در هراس باشند، امنیت بیشتری را به ارمان می آورد؛ تا اینکه دیگران او را دوست داشته باشند.» دموکراسی ها معمولاً بر اساس روابط غیرخشن میان حاکمان، رقبای بالقوه و مخالفان آنان، چنین هراس هایی را به حداقل می رسانند. برای توضیح اساس و پایه این طرز برخورد می توان از آنچه که قانون داموکلس خوانده می شود، استفاده کرد. در دربار دیونیوس، حاکم جبار سیراکوس، یک قاضی با نام داموکلس وجود داشت. دیونیوس تصمیم گرفت تا به داموکلس درسی بیاموزد. او را به اقامت در قلعه سلطنتی و بسیار لوکس دعوت کرده و بر تخت پادشاهی نشاند. داموکلس پیچیده در زرق و برق پادشاهی، عملکرد خوبی داشت. اما او ناگهان متوجه شد که بر فراز تاج پادشاهی طلایی و گران قیمت، شمشیری عظیم از مویی باریک آویزان است. قاضی نادان که اکنون تبدیل به حکمران شده بود، هراسان پا به فرار گذاشت. او دریافته بود که افرادی که حکمرانی خود را مبتنی بر هراس ساخته اند، می توانند در اثر هراس آفرینی خود جان بازنند و به همین دلیل به آنها توصیه می شود تا راه های دیگری برای حکومت بیابند. دموکراسی ها در حقیقت این راه را یافته و اعمال می کنند. دموکراسی ها با ایجاد نوعی رضایت عمومی میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان به صورت مشابه و با در نظر گرفتن این مسأله که خطرات خشونت به سادگی قابل مهار نبوده و در چنین وضعیتی هیچ کس امنیت لازم را نداشته و بدین ترتیب چنین روش هایی را نباید به عنوان روش های حکومت یا برخورد با مخالفان به کار گرفت. بر نقش «اصل داموکلس» صحه می گذارند.

جوامع مدنی مدرن دشمنان بالقوه را تبدیل به بیگانگانی می کنند که بیگانگی آنان، همانگونه که سیمید (Simmeet) اشاره می کند، ناشی از دوری و یا نزدیکی همزمان آنان نسبت به محیط ها و جوامع پیرامون است. در جوامع مدنی معاصر، بیگانگی و احساس فوت و یا لذت از نابود کردن هر آن چیزی که خصمانه تلقی می شود، به تدریج رخت پر بسته است

حاکمان کاهش می دهند. این امر با نهادینه سازی محدودیت دسترسی حاکمان سیاسی به قدرت نظامی صورت می گیرد. ابداع تاریخی مفهوم جامعه مدنی در اروپای مدرن، هر چند دارای تناقضات درونی بوده و به شدت بی ثبات، اما با این وجود از ارزشی بسیار برخوردار است. تولد چنین جوامعی با حذف و پاکسازی زندگی عادی و روزانه از ابزار خشونت و متمرکزسازی آنها در

دستگاه های سرکوبگر و یا نهاد های حکومتی امکان پذیر شد. ابزار خشونت بدین ترتیب از کنترل اشخاص خارج شد. فرایند انتقال مالکیت ابزار خشونت از مراکز غیردولتی به دولتی، همچنان جنجال برانگیز باقی مانده است. جوامع مدنی شکل گرفته معمولاً در مقابل نظامیان و یا نیروهای پلیس، به شدت آسیب پذیر جلوه می کنند. این امر می تواند آنها را از درون صدمه پذیر سازد. از سوی دیگر هر از چندی شهروندان این

جوامع برای کشتن دشمنان خارجی در جریان جنگ های خونین و گسترده ای که میان ارتش های به شدت مسلح طرفین در گرفته است، فرا خوانده می شوند.

جوامع مدنی که این دوران را پشت سر گذاشته و امروزه به شکوفایی رسیده اند، نقشی مهم در حضانت از اصل مهم آزادی دارند، آزادی هر شخصی برای زندگی بدون ترس و هراس از مرگ به دست دیگران.

جوامع مدنی مدرن دشمنان بالقوه را تبدیل به بیگانگانی می کنند که بیگانگی آنان، همانگونه که سیمید (Simmeet) اشاره می کند، ناشی از دوری و یا نزدیکی همزمان آنان نسبت به محیط ها و جوامع پیرامون است. در جوامع مدنی معاصر، بیگانگی و احساس فوت و یا لذت از نابود کردن هر آن چیزی که خصمانه تلقی می شود، به تدریج رخت پر بسته است. اعضای جامع مدنی اکنون قادر به سرکوب و یا حداقل کاهش امیال تهاجمی خود - نسبت به دولت ها و یا شهروندانی مانند خود - هستند. این افراد حتی در صورت برخورد با خصومت نیز خویشتن داری قابل توجهی نشان می دهند، گویی یک ندای درونی به آنان نهیب می زند که حتی علیه کسانی که آنان را آزرده و یا تهدید کرده اند نیز از اعمال خشونت خودداری کنند. فضای روابط میان افراد، اکنون عاری از خشونت شده و «مدنی» اکنون یک مفهوم متداول و رایج است.

ارتباطات

تمامی دموکراسی های موجود، امروزه عملاً در چارچوب جهانی رسانه های اطلاعاتی فعالیت می کنند. این رسانه ها، بر اساس تئوری رایج با کارکرد خود نقش مهمی در دگرگونی «طبیعت هراسی» که اعضای جوامع مدنی متحمل شده اند، داشته و در نهایت میزان هراسی را که این افراد باید در آینده متحمل شوند را کاهش می دهند.

این کارکرد با انتشار نخستین رسانه های مکتوب مدرن، آغاز شده و از آن دوران به بعد، این رسانه ها با علنی سازی پتانسیل خود کامگی نهاد های دولتی باعث شدند که مردم نیز همو با آنان به این باور برسند که حکمرانی بر اساس هراس صحیح نبوده و حتی غیر مشروع است. شکل دمی به افکار عمومی در مورد

علم به کارگیری خشونت، در حقیقت تبدیل به وسیله ای برای مبارزه با تأثیرات فلج کننده هراس شده است. این فرآیند هم چنین، روند شکل گیری و تکامل جوامع مدنی را با ایجاد فضایی که در آن امکان بیان موضوعات بدون هراس از عواقب آن وجود داشت و افراد می توانستند نگرانی ها، اضطراب ها و هراس های خود را به وضوح بیان کرده و به دنبال راه حل هایی به جز تحمل شخصی مصائب باشند تسریع کرد.

خشک شدن ریشه «شایعات» که خود زمانی به عنوان مسیر اصلی نفوذ هراس به میان مردم عمل می کرد، از دیگر تأثیرات طولانی مدت رسانه های مدرن ارتباطی بود. شایعات با اشکالی مانند «مردم می گویند...»، «شنیدم که...» یا «شایع شده است که...» نقش انتشار و پخش هراس در میان مردم داشته اند. شایعه معمولاً دارای موضوع خاصی نیست و بنابراین امکان رد آن به سادگی وجود ندارد. از سوی دیگر شایعه همانند سبب زمینی داغ هر لحظه دست به دست شده و ذهن شتونده دیگری را اشغال می کند. شایعه در حقیقت نقل قولی است که در آن هرگز نمی توان شخصی را که از او این نقل قول صورت گرفته و یا کسی که این خبر را برای اولین بار نقل کرده است، شناخت.

مثال هراس

این عبارت آشنا که دموکراسی ها تمایل به کاهش و به حاشیه راندن هراس شهروندان خود دارند، تاکنون قابل تمجید و ستایش بوده است؛ اما مشکل اساسی با این تعریف در اینجا نهفته است؛ که اساساً تحلیل دموکراسی و هراس هرگز به صورت کامل صورت نگرفته است چرا که اصولاً تعریفی از خود واژه «هراس» وجود ندارد. شاید به ندرت بتوان در عرصه سیاست واژگانی را یافت که این حد مورد بی اعتنایی قرار گرفته باشند. در مقایسه این واژه با واژگانی چون، دولت، دموکراسی، قدرت... که مباحث عظیمی پیرامون مفهوم آنها صورت گرفته، به نظر می رسد که هراس حتی تعریف نشده باقی مانده است، شاید علت این عدم توجه را باید در این مسأله دانست که همواره فرض می شود که همگان هراس را در زندگی خود تجربه کرده و یا در مورد آن از دیگران شنیده و به هر حال به نوعی شناخت دست یافته اند.

این فرضیه که «هراس، هراس است»، به نحو اعجاب برانگیزی گمراه کننده است. این واژه همانند سایر واژگان حداقل در حوزه های تخصصی مانند روانشناسی، فیزیولوژی و فلسفه آن گونه که باید تعریف نشده است. در مورد تعاریف متناقضی که از این واژه می توان داشت و اهمیت آنها در «تئوری دموکراتیک» می توان بسیار بحث کرد، اما در حال حاضر تنها به بررسی آنها به صورت منفرد اکتفا می کنیم، تا در نهایت بتوانیم به مفهومی نوین در مورد هراس دست یابیم. مفهومی که در اینجا به عنوان مفهوم «ایده آل - تئیکال» در نظر گرفته شده و می تواند درک شفاف و واضح تری را در مورد موضوعی یا مفهومی سیاسی که همواره بایستی توجهی رو به رو بوده و اکنون به شدت نیازمند توجه بیشتر است، ممکن سازد.

«هراس» نامی است که به نوعی خاص از واکنش های جنجال و فیزیکی یک فرد یا گروه با تجارب مرتبط اطلاق شده است. این تجارب مرتبط تشکیل مثلثی را می دهند. مثلث مزبور که هراس از درون آن بر می خیزد، در زمان ها و مکان های متفاوت در میان انسان ها و حیوانات متفاوت است. در طی زمان، انسان ها و حیوانات به تدریج تکامل

دموکراسی ها با ایجاد نوعی رضایت عمومی میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان به صورت مشابه و با در نظر گرفتن این مسأله که خطرات خشونت به سادگی قابل مهار نبوده و در چنین وضعیتی هیچ کس امنیت لازم را نداشته و بدین ترتیب چنین روش هایی را نباید به عنوان روش های حکومت یا برخورد با مخالفان به کار گرفت، بر نقش «اصل داموکلس» صحه می گذارند

جامعه مدنی

نگاه رایج به دموکراسی و هراس، بر این فرض مبتنی است که دموکراسی ها نقش هراس را به عنوان سلام در داستان

یافته و همزمان با این تکامل هراس های آنان نیز متفاوت بوده است. بنابراین از نگاه هستی شناسانه، از همان نخستین دوران نوزادی، افراد می توانند ظرفیت خود برای غلبه بر هراس (از هر نوعی) را افزایش دهند. مونتسکیو این موضوع را به خوبی درک کرد که در نظام های سیاسی متفاوت، شکل های کاملاً متفاوتی از هراس مشاهده می شود. در هر مورد، اما، پدیده ترس در درون مثلثی از تجارب سیاسی و اجتماعی شکل گرفته است. رنوس این مثلث عبارتند از الف- شرایط ایزکتیوی که توسط یک سوژه یا گروهی از سوژه ها، تهدیدکننده تلقی می شوند، ب- عوارض روانی و فیزیکی که توسط شرایط مزبور القاء شده و یا شخص یا گروه مجبور به تحمل آن می شود. ج- واکنش شخص یا گروه علیه موضوع و شرایط مزبور.

اگر چنین نگاهی به موضوع هراس داشته باشیم، به وضوح می توان دریافت که هراس، موضوع غیر نیست؛ بلکه در عوض حامل یک رابطه دینامیک میان افراد، هواداران و یا شرایط سیاسی - اجتماعی است. هنگامی که هراس به عنوان یک تجربه خاص که در درون مرزهای این مثلث، روی می دهد، مورد بررسی قرار می گیرد، همسانی آن با سایر تجربیات مشابه اما متفاوت، آشکار می شود که در خارج و ماورای این مثلث، مفهوم «هراس» قابل تعمیم نیست. برای نمونه سوژه ای را در نظر بگیرید که نه دچار عوارض خاصی شده و نه در مقابل شرایط خطرناک واکنش نشان می دهد؛ یک سرباز که تحت تأثیر دارو و یا احساس وظیفه، وارد عرصه نبرد می شود، یا مواردی که در آن شخص بدون احساس هراس، در مقابل شرایط خطرناک واکنش نشان می دهد. در هیچ یک از این دو مورد نمی توان مفهوم هراس را دخیل دانست. این نوع نگاه به مفهوم هراس به عنوان مجموعه ای مشخص از تجارب که توسط برهم کنش سوژه و ابزار تعریف می شوند، می تواند نشانگر تفاوت میان اضطراب و هراس نیز باشد. این مفهوم اصطلاح نوع و یا گونه ای از هراس نیست؛ بلکه واکنشی در برابر حوادثی است که در گذشته اتفاق افتاده - سوء استفاده جنسی توسط والدین، مواجهه نزدیک یا حتی نوعی واکنش در قبال حوادث آتی مانند امتحانی که ممکن است منجر به رد شدن شخص شود، انفجاری هسته ای در اثر یک حادثه ساده و یا نگرانی از پیری و سالخوردگی. در تمامی این موارد، آنچه که باعث تحریک اضطراب می شود، در فاصله دوری قرار گرفته و یا چه بسا در آینده به وقوع نیببوند. اضطراب بدیهی است که می تواند تبدیل به هراس شود، اما با این وجود باز هم تفاوت هایی میان آنها باقی خواهد ماند. در مقایسه با اضطراب، هراس همیشه موجود است، هراس در حقیقت نوعی واکنش سایزکتیو به شرایط موضوعی موجود است.

اکنون با دست یافتن به این مفهوم دقیق از هراس، تجربیاتی را که در درون این مثلث روی می دهد، با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

هراس معمولاً به عنوان یک سمپتوم سایزکتیو (Subjective Symptoms) که به صورت تغییرات عاطفی، ذهنی و فیزیولوژیک ظاهر و احساس می شود. هراس

احساسی گروهی نیست. به عبارت دیگر گروه ها چنین تغییراتی را احساس نمی کنند. بدیهی است که گروه می تواند هراسان باشد؛ اما این امر تنها هنگامی صورت می گیرد که تک تک اعضا و یا بخش عمده آنها، دچار هراس شده باشند. هراس همواره یک تجربه شخصی شدید است. مولفه های عاطفی، ذهنی و فیزیولوژیک آن در شرایط بحرانی مثل انفجاری ناگهانی، هجوم یک دزد، صدای غرش هواپیماها در هر یک از این موارد، این شرایط توسط افراد و یا گروه، ناخوشایند، آزاردهنده و حتی تهدیدکننده زندگی تلقی می شوند.

واکنش های خودخواسته

تجارب مربوط به عوارض القا شده توسط شرایط ایزکتیو نشان می دهد که هراس معمولاً به نوعی واکنش خودخواسته و یا واکنش ناخودآگاه در برابر موضوع

رخ خواهد داد. عوامل هراس انگیز معمولاً به صورت کم و بیش متمرکز تأثیر گذار هستند. سرعت تأثیر گذاری و عمق نفوذ هراس معمولاً با همدیگر متناسب هستند. هراس می تواند به صورت «سطحی» نیز تأثیر گذار باشد؛ برای مثال هنگامی که هراسی «دست دوم» را با فاصله و تنها در اثر همدردی با دیگران، در درون خود راه می دهید. هراس هم چنین می تواند تا اعماق انسان نفوذ کرده و حتی خود را در خواب های شبانه مشخص پنهان کند. تجربه هراس می تواند کم و بیش ناگهانی باشد. هراس می تواند به تدریج تمام وجود شخص را در بر گرفته و قربانی خود را در خفا به دام بیندازد. هراس می تواند حتی مانند صاعقه ای در تاریکی ناگهان بر شخص فرود آید. در این حالت اثر آن بلافاصله احساس می شود.

هراس بر زمان فرمانروایی می کند، در تمامی موارد، خواه این هراس عمیق باشد یا سطحی، آرام باشد یا سریع، به نظر می رسد که زمان متوقف شده است. در این شرایط به نظر می رسد که حجم وارد جهانی دیگر شده است. بدن انسان جمع شده، ضعیف تر می شود و به گفته برخی حتی سنگین تر می شود، درون انسان نیز از مایع سرد و لزج پر می شود. هراس مانند غوطه وری اجباری در اقیانوسی بدون ساحل است. صداهای بیرونی در هم آمیخته و بی معنا و بی جهت می شوند. بدن سخت شده و به لرزه می افتد. تیک های عصبی از گردن شروع شده به مژه ها، و سایر نقاط می رسد. شانه ها فرد می افتد، دهان خشک می شد. هراس در گلوئی آسان گیر می کند و مانند سنگی راه را می بندد. شکم دچار آشوب می شود، قلب به تپش می افتد. انگشتان بی حس می شوند و دستان دچار لرزش می شود. تمرکز بر هر چیزی جز ترس و هراس امکان پذیر نیست. هراس فرد را دچار توقف کرده و افکاری نامرتبط همانند موش هایی که در خانه های قدیمی سراسیمه به اطراف می روند، به او هجوم می آورد. ضربان نبض را در هر جایی، پاهای دست ها، صورت، سینه و غیره می توان حس کرد. تنفس عادی امکان پذیر نیست. نفس ها به شماره افتاده و یا به نظر می رسد که کاملاً متوقف شده است.

شرایط ایزکتیو

عوارض سایزکتیو هراس همواره در درون محیطی خاص تجربه می شوند. هراس واکنشی است که سوژه به یک موضوع یا موضوعاتی که خطرناک یا خصمانه تلقی می شوند، نشان می دهد.

عوارض مشابه هراس می توانند در مواردی که حتی هیچ نشانه ای از شرایط مولد هراس وجود ندارد نیز روی دهند. گاهی شنیده می شود که افراد می گویند «من از چیز خاصی در هراس نیستم. فقط این احساس خاص را همواره یا اغلب اوقات در درون خود حس می کنم.» در این شرایط افراد امکان مقابله با این احساس را نیز ندارند. درباره این شرایط باید گفت که افراد یا معنای واژه «هراس» را نمی دانند و یا از خاطرات حادثه ای تلخ که در شرایط مشابه و در گذشته روی داده رنج می برند.

در سایر موارد، هراسی که افراد و یا گروه متحمل آن می شوند، نوعاً مرتبط با نوعی شرایط تهدیدکننده و در فاصله نزدیک و یا دور است. هراس می تواند توسط دامنه گسترده ای از شرایط ایجاد شود.



بررسی نشان از احساس ترس
رتال جامع علوم انسانی

کاریکاتور: نوکا نیستانی

ایجادکننده هراس منتهی می شود. در موارد شدید، هراس می تواند مرتفع شود و اثرات مخربی برجای بگذارد. هراس می تواند باعث محاکمه شخص توسط خودش شود. برخی نیز ناتوان از دفع هراس، دچار عوارض درونی مانند اضطراب می شوند. هراس همچنین می تواند عوارضی برون گرا داشته باشد. رفتاری که دیگران را هدف قرار دهد. رفتار محاکمه گر می تواند باعث شود که سوژه با چشمانی مملو از نفرت به دنبال دشمن بگردد. به هر حال این واکنش ها و یا سایر واکنش ها به شدت غیرقابل پیش بینی هستند؛ چرا که هراس خود نوعی از «عدم قطعیت افراطی» است. هنگامی که فرد در شرایط نامطلوب و ناآشنا قرار می گیرد، هرگز نمی توان تصور کرد که چه اتفاقی

هراس همچنین به صورت معجزه آسایی می تواند پروبال گرفته و با پرواز بر فراز شیء اصلی بر آن سیطره افکنده و آن را نیز تحت تأثیر قرار دهد. ده ها کتاب در راهنمای کمک به خود در غلبه ترس و تردید و تبدیل آن به اطمینان و قوت قلب وجود دارد. افرادی که به آثار کلاسیک مکتوب یونان و روم در مورد هراس اعتقاد دارند، بر این باورند که ترس می تواند شجاعت آفرین بوده و تحت فشار، نوعی بزرگ منشی خاص ایجاد کند. شجاعت در شرایط خاص می تواند اقداماتی خلاق و یا جسورانه را شکل دهد که در شرایط عادی کاملاً غیر منطقی جلوه می کنند. اما نحوه دقیق شکل گیری این فرایند به شدت وابسته به متن است. به عبارت دیگر هنگامی که تعداد فراینده ای از افراد هراس خود را از دست می دهند که آنگاه مثلث ترس، با سرعت و شتاب بیشتری در هم می شکنند. گروه ها و افرادی که از سیطره ترس خارج می شوند، خود به عامل تشویق دیگران برای این کار تبدیل می شوند. فرار از هراس همواره یک عمل انفرادی است هر چند این عمل می تواند بر مبنای گروهی شکل گرفته و کم و بیش نمایشی باشد. بر اساس دیدگاه ادگار آلن پو در داستان "سه ماهیگیر که گرفتار طوفان شده بودند، ناربرت الیاس می گوید که دو تن از این ماهیگیران پس از اینکه از ترس فلج شدند، جان سپردند؛ اما نفر سوم که از این حادثه جان سالم به در برد، ادامه



می تواند یکی از روش های مهم تلقی شود. تلاش شخصی برای توجه به منابع داخلی و بیرونی برای شکل گیری عادت به رد استیلای ترس و اعمال و رفتار شخص نیز می تواند مفید باشد. توانایی ملحق شدن به دیگران به صورتی یکپارچه و مقاومت در مقابل روند استیلای هراس و تأثیر کاهنده آن بر اراده شخصی می تواند به نوعی دیگر باعث قدرتمند شدن شخص گردد. غلبه بر هراس بدیهی است که می تواند بر اعتماد به نفس شخص بیافزاید. این جریان طی دوران آغازین هر انقلابی روی می دهد. ریسارد کاپوچینسکی در مطالعه دقیق و ارزشمند خود در مورد سرنگونی رژیم پهلوی بر این موضوع اشاره می کند. با این وجود هراس را نمی توان به صورت عام به عنوان شرط لازم «اقدامات شجاعانه» تلقی کرد و یا آن را پیش شرط آزادی دموکراتیک دانست. دلیل این موضوع را باید در دو امر دانست، در مرحله نخست، واکنش های شکل گرفته به هراس می تواند آزادی، عفت و گاه زندگی اشخاص را نابود کند. هراس می تواند احساسات ضد آزادی خواهی را تقویت کرده و نتایج مطلوبی به بار آورد. تاماس هابز در اثر خود *pollicio De corpore* تأثیرات ناشی از هراس را به عنوان نوعی واکنش های هراس آلوده توسط اشخاص و یا گروه ها تلقی می کند که گاه می تواند علیه خود آنها اعمال شده و به تقلیل جایگاه آنها بیانجامد. ترکیب هراس و تلاش های گروهی برای انعکاس این هراس و اعمال آن به دیگران

را می توان برای نمونه به شکل هایی چون نفرت از خارجیان، غرور ناسیونالیستی و... مشاهده کرد. این موارد خود نمونه ای از اثرات ضد دموکراتیک هراس هستند. اما دلیل دومی نیز وجود دارد که چرا هراس را نباید به عنوان مادر آزادی و شجاعت ستایش کرد. در طی تجربه هراس، همواره لحظاتی وجود دارند که انسان احساس می کند هرگز به پایان نمی رسند، در این شرایط انسان هراس آلوده، قدرت واکنش را از دست داده و هیچ گام مناسبی برای حفاظت از خود بر نمی دارد. در این لحظات شخص رنگ پزیده شده، بدنش از عرق پوشیده می شود و فریادی می کشد، پس از پایان این دوران شخص می گوید که از شدت هراس بر جای خشک شده و یا بر زمین چسبانده شده بود. جزئیات و شرایط این موقعیت ها - که در جریان آن انسان امکان هر عملی را از دست می دهد - را می توان تعیین کرد. هر چند شکل گیری این موقعیت به صورت غیر ارادی است، اما باز هم نشان می دهد که هراس را نمی توان «دوست» آزادی تلقی کرد. به گفته ضرب المثل های ایتالیایی و انگلیسی، هراس، سارق است. هراس باعث می شود تا توانایی واکنش گروهی شخصی و یا واکنش شخصی علیه گروه از او ستانده و سلب شود. هنگامی که جمعی کثیر تحت تأثیر ابرهای تیره هراس قرار می گیرند، دیگر هیچ خورشیدی بر این جامعه مدنی نخواهد تابید. هراس تمامی انرژی و توان نهادهای سیاسی مدنی را ستانده و آنها را در هم می پیچد و متلاشی می کند. هراس روح دموکراسی را می بلعد.

در طی تجربه هراس همواره لحظاتی وجود دارند که انسان احساس می کند هرگز به پایان نمی رسند، در این شرایط انسان هراس آلوده قدرت واکنش را از دست داده و هیچ گام مناسبی برای حفاظت از خود بر نمی دارد

حیات خود را مدیون غلبه بر تهی خود و درک این مسأله ساده است که اجسام گرد و مدرنی بسیار دیرتر به داخل گرداب کشیده می شوند. او بدین ترتیب با پریدن به داخل یک شبکه جان خود را نجات داد. نجات یافته خوشبخت، یا همان الیاس با تفکر خون سردانه، با فاصله گرفتن از حادثه، با کنترل ترس خود، با نگاه با فاصله به خود، افکارش را از خود منحرف کرده و به شرایطی که در آن به سر می برد متمرکز شد، با تصویرسازی نمادین ساختار و جهت حوادث او در نهایت راه فراری کشف کرد. اما گاهی لحظاتی وجود دارند که در آن فرار از هراس حتی در سطح شخصی هم فرآیندی مبتنی بر گروه است، انقلاب ماه اوت ۲۰۰۰ در صربستان یکی از این موارد است. سقوط غیر منتظره رژیم سرکوبگر حاکم بدون وجود عوامل تسریع کننده ای مانند گروه جوان آدیور (مقاومت) که حتی علی رغم سرکوب سخت باز هم در مقابل نابودی زیرساخت های جامعه مدنی مقاومت کرده و در مقابل رژیم میلوسویچ به اقدامات غیر خشونت آمیز آشکار دست زدند، امکان ناپذیر بود. اقداماتی مانند گردهمایی در بیرون در خانه در شهرهای بزرگ و کوچک، برگزاری کنسرت موسیقی و انتشار و توزیع برگه هایی که شعارهایی موثر و کوتاه چون «کارش تمام است» بر روی آنها به چاپ رسیده بود، از دیگر اقدامات این گروه بود. اقدامات این افراد واقعاً قهرمانانه بوده و جنبه قداست آمیز داشت. آنها احساس می کردند که مسؤولیتی بر شانه آنها قرار داده شده که باید به تنهایی بار آن را بردوش بکشند. از نگاه آنان هیچ استانداردی

وجود نداشت. آنها باید از استانداردها می گذشتند تا کارهایی را انجام بدهند که دیگران به دلیل غرور بیش از حد و یا خودخواهی تمایلی به انجام آن نداشته و یا اینکه از آنان انتظار انجام آن نمی رفت. همانند تمامی قدسیان پیشین، آنها حتی هنگام مواجهه با ترس هم افرادی خاص بودند. آنها در تلاش برای تحقق غیر ممکن بودند و بنابراین انتظار نداشتند که دیگران هم راه آنان را ببینند. به همین دلیل است که این افراد را می توان قدیس دانست؛ آنها توانایی پذیرش مسؤولیت شخصی برای انجام عملی را داشتند که بسیار فراتر از ادای وظیفه محسوب می شد. هراسی که به شجاعت و آزادی بال و پر می دهد و تنها یکی از ابعاد واکنشی هراس است. ظرفیت رها شدن از هراس با مقابله با منابع آن نیز

هراس به عنوان يك شكل جمعی

اکنون به پرسش پیشین باز می گردیم. آیا واقعاً این مسأله وجود دارد که دموکراسی ها به عنوان سیستم های دینامیک از قدرت پاسخگو در برابر عامه مردم، در درون خود دارای مکانیسم هایی برای خصوصی سازی هراس های هستند که در صورت عدم مهار ممکن است آزادی های سیاسی و اجتماعی را که هم چون خون جاری در رگ دموکراسی هستند، تهدید کنند؟

برای پاسخگویی به این سؤال باید در تفکرات خود تجدید نظر کرد چرا که امکان افتادن در همان سیکل مباحث مربوط به خصوصی سازی هراس توسط دموکراسی وجود دارد.

تمرکز عمیق بر موضوع هراس و دموکراسی نشان می دهد که رابطه میان این دو موضوع بسیار ساده است. در مورد برخی «ضد-تمایلات در درون نهادهای دولتی، جوامع مدنی و وسایل ارتباط جمعی که در بخش های پیشین مورد اشاره قرار گرفتند، هنوز جای بحث بسیار بیشتری وجود دارد. این «ضد تمایلات» عدم نابودی هراس توسط دموکراسی را تضمین می کنند. همچنانکه تضمین کننده این موضوع نیز به شمار می روند که هرگز هراس تبدیل به یک معضل عام و دایم در دموکراسی های موجود و یا در حال شکل گیری نشود.

نگار

مسأله جنگ را در نظر بگیرید. در حیطه نهادهای دولتی، هراس شهروندان از جنگ و شایعات مرتبط با آن، هرگز نابود نمی شود. دموکراسی ها مسابقه ای عالی در عدم رویارویی خصمانه و یا به عبارت دیگر جنگ با یکدیگر دارند اما این به معنای فراموش شدن جنگ و یا محو آن از افق تجربیات ما نیست. در عصر ما، قطعاً حمایت عامه مردم از به حداقل رساندن تلفات انسانی و صدمات حاصل از جنگ شکل گرفته است. انکا به بمباران هوایی بدون ریسک، با یک رایانه، به عنوان ابزار نظامی برتر و

رشد نگاه «ماوراء قهرمانانه» به جنگ و حتی عدم تمایل مردان و زنان برای استقبال و یا بدرقه نظامیان و تکان دادن پرچم به نشانه خشنودی، پوشیدن یونیفورم و عازم جنگ شدن و ... از جمله نتایج این احساس عام است. برخی محققان به این نتیجه رسیده اند که جهان اکنون به دو قسمت تبدیل شده است: منطقه ای دارای آناژشی خشونت طلب که همواره درگیر جنگ، جنگ سالاری، بی قانونی، سرکوب و قحطی است و منطقه ای دیگر که شامل مجموعه ای ایمن در دموکراسی های صلح طلب و سعادت مند می شود. در این منطقه هراس از جنگ به تدریج محو می شود.

شاید این نتیجه گیری باب میل بسیاری باشد اما گمراه کننده است. حداقل حوادث اخیر این موضوع را به وضوح نشان داده اند. حتی این محدوده دموکراتیک اکنده از صلح هم نمی تواند هراس ناشی از جنگ را به فراموشی بسپارد. این دولت ها ناشی از آن نیست که خشونت حاصل از تجارت مواد مخدر و تولید جهانی تسلیحات باعث می شود تاسروشت این منطقه به سرنوشت مناطق چند

آیا واقعاً

این مسأله وجود دارد که

دموکراسی ها به عنوان سیستم های

دینامیک از قدرت پاسخگو

در برابر عامه مردم، در درون خود

دارای مکانیسم هایی برای خصوصی سازی

هراس های هستند که

در صورت عدم مهار ممکن است آزادی های

سیاسی و اجتماعی را

که هم چون خون جاری در رگ دموکراسی

هستند، تهدید کنند؟

پاره شده در حال جنگ گره بخورد بلکه عامه مردم هر گاه حقوق بشر نقض می شود خواهان دخالت نظامی برای بازگرداندن شرایط عادی می شوند. بدین ترتیب همواره هراس از جنگ در صدر دغدغه های ذهنی افراد باقی می ماند. رشد سیستم جهانی رسانه ها که دبیران آنها در انعکاس اخبار جنگ ویرحی از این قاعده کلی استفاده می کنند که «اگر خونی ریخته می شود بگذارید بر صفحات هم نقش ببندد.» به این هراس ها دامن می زند. از سوی دیگر معضل همچنان حل نشده دولت های هسته ای پس از دوران جنگ سرد وجود دارد. این مسأله عمده هم اکنون تحت تأثیر حضور ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت جهان است. ایالات متحده به عنوان یک قدرت هسته ای عظیم هم اکنون در نواحی متعددی که شاید هیچ نوع ارتباط دایمی با این کشور ندارند، حضور پیدا کرده است. مانورهای نظامی و سیاسی ایالات متحده اکنون با توجه به این واقعیت که این کشور مجبور به همزیستی و تعامل مسالمت آمیز با چهار قدرت بزرگ دیگر جهان یعنی اروپا، چین، روسیه و ژاپن (که سه قدرت نخست نیز دارای تسلیحات هسته ای هستند) گردیده است، بسیار پیچیده شده است. هندسه تعاملات جدید در مقایسه با دوران جنگ سرد بسیار پیچیده تر شده است. در آن دوران به گفته ریچارد آرون، دموکراسی ها بر اساس قاعده «صلح غیر ممکن و جنگ غیر محتمل» به حیات خود ادامه می دادند. با سقوط و نابودی تقابل دو قطبی این قاعده هم فرو ریخت. علی رغم سقوط شوروی، هیچ نشانه ای از آغاز دوران «ماورای هسته ای» و رها شدن از هراس حوادث هسته ای و یا حمله ای اتمی یافت نمی شود. اکنون به گفته پیر هاسنر، صلح «اندکی کمتر» غیر ممکن و جنگ هم «اندکی کمتر» غیر محتمل شده، چرا که نوع آناژشی غیر قابل پیش بینی بر جهان حاکم و دیگر است. در شرایط فعلی هر چند احتمال بروز فاجعه ای هسته ای که در جریان آن زمین و ساکنان آن به هوا فرستاده شوند! کاهش یافته است اما هنوز این معضل وجود دارد که جنگ های داخلی هم ممکن است





به استفاده از تسلیحات هسته‌ای منجر شود. خمپاره‌ای اورانیومی هم اکنون نیز علیه قربانیان جنگ استفاده می‌شوند. زرادخانه‌های ایالات متحده فدراسیون روسیه دارای حدود ۲۰۰۰ کلاهک هسته‌ای هستند. علی‌رغم توافق نامه منع گسترش موشک‌ها با استیک، رقابت تسلیحاتی هسته‌ای میان پاکستان و هندوستان، اسرائیل و دولت‌های عرب، بیش از پیش تشدید شده است. این امر در حالی صورت می‌گیرد که توافقات پیشین در مورد عدم تکثیر این نوع تسلیحات به فراموشی سپرده شده است.

رسانه‌های ارتباطی و اشتیاق آنها به هراس

هیچ یک از ابعاد هراس و دموکراسی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن روش‌هایی که در جریان آن وسایل ارتباطی نوین مخاطبان خود را با داستان‌هایی که نه تنها گزارش و انتشار هراس را بر عهده دارند، بلکه آن را القاء نیز می‌کنند جذب کرده و بر جای می‌خکوب می‌کنند، درک کرد. به راستی چرا از همان بدو سروده شدن اشعاری در مورد قبرستان، اولین داستان‌های ترسناک در مطبوعات زرد، از زمان دراکولا و فیلم‌های آلفرد هیچکاک و استفن لینگ، میلیون‌ها نفر این همه زمان خود را اختصاص به «ترساندن خود» داده‌اند. آیا آنها خود را می‌ترسانند تا نوعی لذت

مذهبی برای اینکه مرگ را در جایگاه خود نشانده و گاه حتی آن را انکار می‌کنند. بدیهی است که روش‌های دیگری نیز برای تعامل با مرگ وجود دارد. نفی مرگ با «تابو» اعلام کردن آن یا تلاش برای کمرنگ کردن آن از طریق خاطرت تنها دوره‌ای از مجموعه روش‌های نامتناهی هستند که موجود زنده به صورت موقت لزوم مرگ را به فراموشی می‌سپارد. این روش‌ها آنها را امتناع کرده و متقاعد می‌کند که فناپذیرند.

دموکراتیزه کردن هراس

در درون دموکراسی‌های شما، صفت هراس آفرینی - ارائه تصاویر در داستان‌های هراس آور از طریق رسانه‌ای ارتباطی - به دلیل اغراق در ابعاد و شدت جنایات خشن و فجایع انسانی، مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. این صفت متمم به القاء هراس در دیگران شده است. این هراس گاه به آنجایی رسد که قضاوت آنها درباره واقعیت را مکدر کرده و آنها به این باور اضطراب آفرین می‌رساند که در ویراست مدرنی از دولت بدون قانونی که توماس هابز توصیف کرده، زندگی می‌کنند. آمار نشان می‌دهد که رسانه‌ها، هراس را تبدیل به یک کاه کرده‌اند. مخاطبان با داستان‌ها و روایاتی در مورد قتل همسر، قتل عام کودکان، معلمین مدرسه روانی، راهزنان و ویروس‌های کشنده

همگان می‌دانند که عیان ساختن موضوع مرگ هزینه‌ای خاص خود را در بر دارد. افراد معمولاً هزینه نفی این موضوع را نیز می‌پردازند. گاه این هزینه بسیار بالاست و به شکل بیماری‌هایی چون افسردگی و یا ناراحتی روانی بروز می‌کند. گاه افراد دچار وضعیتی می‌شوند که فروید از آن به *das unheimliche* یاد می‌کند، احساس خودفریفتگی با مسائل غریب و غیرواقعی، مسایلی به همان غیر قابل لمس بودن سایه، در طی این لحظات افراد بر خلاف اراده خود همانند کودکانی می‌شوند که همزمان از تاریکی در هراس هستند، اما به سمت آن کشیده می‌شوند.

این موضوع که آیا هدف زندگی، مرگ است، یا خیر و اینکه آیا افراد از این آرزوی پنهان خود برای در آغوش کشیدن مرگ رنج می‌برند یا نه، نباید ما را در اینجا متوقف کند. مسأله کلیدی اینجا است که در حالی که هراس آگاهانه از مرگ باعث می‌شود تا افراد نتوانند در زندگی روزمره خود کارکردی عادی داشته باشند، انسان‌ها می‌توانند بر این ترس غلبه یابند. این غلبه یا سرکوب هراس به نوبه خود تنش را به وجود می‌آورد که هر از گاهی از طریق یک سوپاپ ایمنی تخلیه می‌شود تا از تجمع فشار بیش از حد جلوگیری شود. طنزی که به جمعی اشاره می‌کند که در هراس از مرگ، خود را به قتل رساندند نمادی از این معادله است. در شرایط دموکراتیک، زمان‌هایی وجود دارد که افراد در تلاش برای فرار از چنگال مرگ به سمت آن کشیده می‌شوند. در شرایط دموکراتیک، این هراس‌ها دیگر به «روح»‌های طبیعت منسوب نشده و نهادهای مذهبی قدرت نام خود را برای حل و فصل این موضوع از طریق ارائه تصویری مقدس که مومنان را به یاد تصویری از پروردگار می‌اندازد که دارای قدرتی سهمگین برای اعمال خشم خود است، از دست داده‌اند. با ورود به دوران

هیچ یک از ابعاد هراس و دموکراسی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن روش‌هایی که در جریان آن وسایل ارتباطی نوین مخاطبان خود را با داستان‌هایی که نه تنها گزارش و انتشار هراس را بر عهده دارند بلکه آن را القاء نیز می‌کنند جذب کرده و بر جای می‌خکوب می‌کنند درک کرد

رمزآلود را که با نفس‌های ناگهانی و حس آن در سینه و سوزن سوزن شدن پوست بدن است، تجربه کنند؟ به راستی چرا رسانه‌های ارتباطی در دموکراسی‌های معاصر از قدرت خود برای مشتاق سازی مردم نسبت به اموری که باید هراسان از آن بگریزند، استفاده می‌کنند.

دادن پاسخ دقیق به این پرسش به سادگی امکان‌پذیر نیست. شاید یکی از راه‌های پاسخگویی بررسی نحوه ارتباط میان هراس و تجربه مرگ باشد. در تمام تاریخ غرب به موضوع هراس و سیاست با نگاهی «مادی‌گرا» می‌نگریسته است، نگاهی که در آن مرگ همواره افراد را تحت سیطره خود گرفته و درون آنها را تسخیر می‌کند، چه آنها نسبت به این موضوع آگاه باشند و چه نباشند. این تسخیر از همان دوران و سال‌های اولیه زندگی آغاز می‌شود زمانی که مرگ موضوعی است که کنجکاو می‌شخص را تحریم می‌کند اما این موضوع غالباً از سوی بزرگسالان به عنوان نوعی «تابو» تلقی می‌شود. بزرگسالان و گروه‌های کوچک و بزرگ غالباً با انواع استراتژی‌ها با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند.

آنها گاه با تسلیم و ناامیدی به آن تن در داده و این حالت را گاه به صورت نوعی جدیت در قبال پرسش‌های بنیادین در مورد هدف زندگی تغییر می‌دهند و بدین ترتیب در هر جمعی خود را تبدیل به چهره‌ای شاخص اما همزمان نامطمئن می‌سازند. دیگرانی که ایده مرگ و ناگریز بودن آن ذهنشان را اشتغال کرده است. در جستجوی دین و

ارائه تصاویر

در داستان‌های هراس آور

از طریق رسانه‌ای ارتباطی - به دلیل

اغراق در ابعاد و شدت جنایات خشن

و فجایع انسانی

مورد انتقاد شدید قرار گرفته است

این صفت متمم به القاء هراس

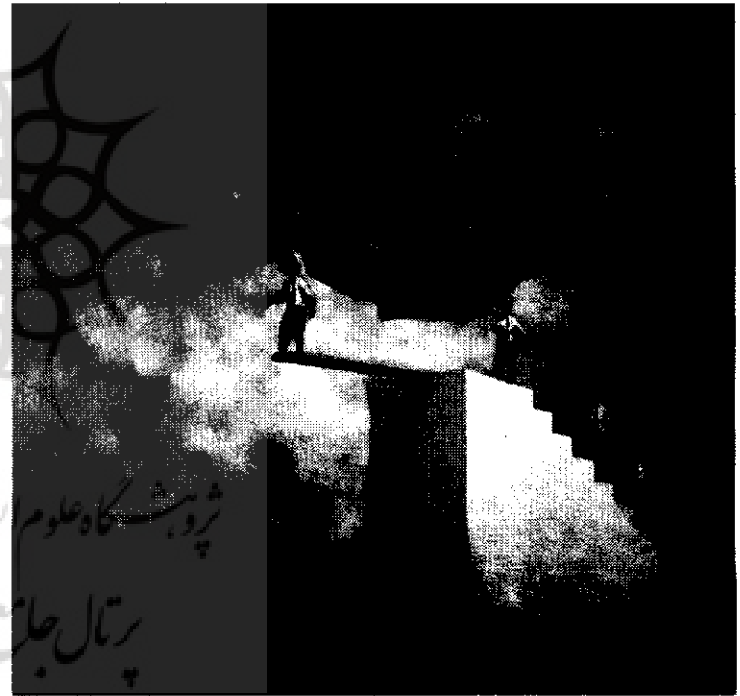
در دیگران شده است

بیرحم، بمباران می‌شوند. این هراس القاء شده در گفتمان روزمره مردم در مورد شدت یافتن جرایم و برخورد شدیدترین بارش‌های جرم، انعکاس یافته و افراد به سمت بیمه‌های حفاظتی، دزدگیرها، مراقبت شدیدتر و در نهایت

نصب تابلوهای «برخورد مسلحانه» در مقابل در مجموعه‌های مسکونی خود سوق داده می‌شوند. اشکال مختلف قوانین سرکوبگر می‌توان حاصل و نتیجه هراس شهروندان دانست، هر چند «سیاست هراس» همانند اسبی وحشی است که می‌تواند هر لحظه به سمت و سوی حرکت کند. از سوی دیگر اما باید به دیالکتیک مربوط به تجاری سازی هراس از طریق فیلم، تلویزیون و موسیقی نیز توجه داشت. این رسانه دارای تأثیری شگرف و طولانی مدت در کشاندن هراس‌هایی که افراد در حوزه شخصی خود تجربه می‌کنند، به سطح جامعه هستند. آنها افرادی را که در هراس هستند شناسایی کرده و معرفی می‌کنند. امکان سخن گفتن برای آنها فراهم آورده و در نهایت نامی را برای موضوع هراس آور انتخاب می‌کنند. هراس و ترس که زنان تنها از سوی قربانیان دزدی، بچه ربایی و گروگانگیری و یا تجاوز احساس می‌شد، اکنون به صورت عام درآمده است. این نمونه‌ای از همان روند عام سازی هراس‌های شخصی است. با شناسایی این هراس‌ها و دادن امکان به شخصی که این شرایط را تجربه کرده برای انتقال هراس خود، رسانه‌ها هراس‌های

طولانی از درک هراس آغاز شد. بدین ترتیب هراس نام‌های متعددی گرفت و توسط نویسندگانی که میان جنبه‌های مختلف آن و علل بروز هراس تمایز قائل می‌شدند مورد مطالعه قرار گرفت. ریشه‌های هراس در زندگی سیاسی، اجتماعی و روانی مطالعه شده و همانگونه که این نویسندگان دریافتند، تصور می‌شد که هراس و اثرات فلج‌کننده آن باید سرکوب شده و بر آنها غلبه گردد. این امر برای مثال از طریق ایمان مذهبی امکان‌پذیر بود. هراس یک پدیده کاملاً بشری تلقی می‌شد که راه حل‌هایی کاملاً بشری برای آن وجود داشت. برخی مؤلفین حتی جنبه‌های سیاسی این موضوع را بررسی کرده و گاه با نگاهی افراطی حتی نوعی خاص از سیستم سیاسی را - جمهوری دموکراتیک - پیشنهاد می‌کردند. این سیستم سیاسی که از نگاه آنان نوعی «مکتب شجاعت» تلقی می‌شد بهترین روش برای نابودسازی هراس شهروندان بود.

زمانی که هراس‌هایی که به صورت شخصی تجربه شده‌اند، تبدیل به معضلی عمومی می‌شوند، طبیعی است که فضا برای درک مفهوم هراس به عنوان یک معضل سیاسی نیز فراهم شده است. این قلب معنا - که در طولانی مدت صورت گرفته است - را می‌توان دمکراتیزه کردن هراس نامید. قطعاً برداشت‌های مضحکی مانند آنکه هر کسی دارای حق ترسیدن و در هراس بودن است و یا موظف به انجام اعمال هراس‌آور می‌باشد، مدنظر نیست بلکه منظور از دمکراتیزه کردن هراس این است که هراس به ویژه در اشکال غیر دموکراتیک آن دیگر پدیده‌ای طبیعی که باید به عنوان یک تجربه مداوم بشری یا حتی پدیده‌ای اجتماعی تلقی شود نیست، بلکه معضلی است؟ برای روش‌های درمانی سیاسی را نیز می‌توان یافت. روش‌هایی که شاید بر اساس آزمون و خطاها



تومو (به ادعای رنک) و نه حاصل نقص در تولد (به ادعای جونز) تلقی نمی‌شد. هراس حتی یک بیماری هم نبود. هراس در افراد مختلف، به عنوان سرخ‌هایی در رابطه با وجود اضطراب‌های درونی و امیال سرکوب شده‌ای که توسط «اگو» جایگزین شده‌اند و اکنون به صورتی تغییر شکل یافته به خود آگاه منتقل شده و ظاهر گشته‌اند، قلمداد می‌گردید. این تغییر شکل‌ها در حقیقت شکل دهنده مکانیسم اجتناب بودند که با افزایش ظرفیت قربانیان و فراهم آوردن امکان صحبت در مورد آنها می‌توان درمان شود.

نگرانی‌های مربوط به مواردی از هراس که آنچنان شدید هستند که مکانیسم‌های فرد را در هم می‌شکنند نیز در جریان این فرایند دموکراتیزه شدن هراس مورد بررسی قرار گرفت. بسیاری از مطالعات و حوزه‌های تحلیل روانشناسی نشان می‌دهند که تجارب مرتبط با هراس‌های شدید تنها مختص افرادی که از نسل کش یهودیان جان به در برده و از بازماندگان حمله هسته‌ای محسوب شده و یا در اردوگاه‌های نظامی زندانی یا آواره بوده‌اند یا حتی سربازان حاضر در نبرد خونین و مرگبار نیست. این هراس‌ها در مجاورت افراد عادی حضور دارند. عوارضی چون در هم ریختگی عاطفی، احساس درماندگی، خشم، اضطراب، بی‌خوابی یادآوری خاطرات و بازگشت به گذشته، حملات عصبی، هوشیاری بیش از حد، ذهنیت خودکشی، احساس گناه برای بقاء، تنبیه خود، اضطراب از دست دادن دیگران، بهت زدگی کلی در بخش عمده‌ای از افرادی که تا سرحد مرگ به هراس افتاده‌اند نیز وجود دارد. این افراد شامل مواردی چون قربانیان تجاوز و یا جنایات خشونت‌بار نیز می‌شوند.

افراد و گروه‌هایی که دچار چنین هراس‌هایی می‌شوند اغلب نمی‌توانند خود را از چنگال آن رها کنند. هراس در درون قربانیان خود زندگی می‌کند و با هر گامی، آنها را دنبال می‌کند. قربانیان حتی هنگامی که شاید آنچه را که باعث ایجاد هراس شده است، از خاطر برده باشند، باز هم در چنگال هراس اسیر هستند. به نظر می‌رسد که هر حادثه و رویدادی که برای آنها پیش می‌آید، همان هراس‌های اصلی را برای آنها در بردارد. زندگی عادی آنها در درون جامعه مدنی هرگز به حالت عام بازمی‌گردد. این افراد همواره گرفتار تصویری هراس‌آور از واقعه‌ای هستند که در حال فرار از آن می‌باشند. به همین منظور آنها نیاز به یافتن یا فهمی دارند که بتوانند بر هولناک بودن واقعه‌ای که آنها دچارش گشته‌اند، صحنه بگذارد. این افراد نیازمند واگرایی داستان هراس خود به دیگران هستند همچنان که تمایل دارند در مورد این که برای بازسازی زندگی تخریب شده خود تا چه حد تحمل زحمت و مرارت شده از هم توضیح دهند.

تلاش سیاسی برای شناسایی هراس، نامگذاری آنها، اهمیت دادن و مراقبت کردن به قربانیان آنها، دستگیری عاملین ایجاد هراس و حاضر کردن آنان در پیشگاه قانون حرکتی مثبت تلقی می‌شود، اما کامل و کافی نیست. واقعاً مشخص نیست که دموکراسی‌های امروز جهان در مورد درک هراس‌هایی که آنها (و یا رژیم‌های سیاسی آنها) به وجود آورده و یا عدم توانایی آنها در ایجاد فضایی بدون ترس باعث ایجاد کردن شده‌اند، در چه جایگاهی قرار داشته و به چه میزان از درک آن دست یافته‌اند. اما به هر حال یک موضوع کاملاً مشخص است: علی‌رغم عدم توجه علوم سیاسی و فلسفه سیاسی معاصر به موضوع هراس، این موضوع هرگز اهمیت خود را از دست نداده است.

هراس موضوعی است که نمی‌تواند نادیده گرفته شده و به کناری نهاده شود، چرا که دموکراسی‌ها خود آگاهی عمومی را نسبت به این موضوع که بی‌اعتنایی به هراس عملاً به ضرر آنها تمام می‌شود، ارتقا داده‌اند.

شخصی را تبدیل به یک معضل اجتماعی کرده و بدین ترتیب مردم به این باور می‌رسند که برای حل این معضل اجتماعی باید تدابیر اجتماعی اندیشیده شود. تبدیل هراس به یک معضل اجتماعی ناشی از عوامل بسیاری است اما اهمیت حیاتی آن را تنها در یک چارچوب تاریخی می‌توان درک کرد. تا قرن هجدهم - و اظهار نظرات تحول برانگیز مونتسکیو - هراس - حتی از سوی کسانی که نسبت به آن تحقیق و مطالعه داشتند - به عنوان واقعیتهای ناخوشایند اما گریزناپذیر در روابط انسانی شناخته می‌شد. در مباحثات شکل گرفته پیرامون ذات هراس - گذشته از برخی موارد مانند قدرت نامحدود و یا جهات - این پدیده معمولاً به عنوان موضعی مرتبط با تقدیر آدمی تلقی شد. هراس همانند دامی چسبناک بود که از سوی خدایان گسترانده شده بود، دامی که همانند پدیده‌هایی چون رعد و برق، وجودش طبیعی تلقی می‌شد. تنوسیدیدس در تفکرات خود در مورد ریشه ترس در تلاش انسان برای کسب امنیت، افتخار و ثروت، به این موضوع اشاره می‌کرد. در جریان قرن ۱۸، این تصور در مورد اجتناب‌ناپذیر بودن هراس به تدریج شروع به فرو ریختن کرده و انقلابی

مورد تأیید قرار گرفته باشند.

نخستین گام بنیادین در روند دموکراتیزه کردن هراس، طبقه بندی آن بود. در ربع نخست قرن نوزدهم، پسون - Phobia گرفته شده از واژه یونانی Phobio به معنی - «امن می‌ترسم» - به تدریج از سوی مؤلفان روانشناس مورد استفاده قرار گرفت تا جایی که چهره‌ای شناخته شده مانند بنیامین راش، به طنز پیشنهاد می‌کرد تا واژگانی چون Churchphobia (هراس از کلیسا doctor phobia) (هراس از دکترا) هم ابداع شود. به هر حال واژگانی چون agoraphobia (هراس از مکان‌های باز)، photo phobia (هراس از نور)، hydro phobia (هراس از آب) و xenophobia (هراس و اجتناب از بیگانگان) نیز وارد ادبیات مؤلفان شد. در سرآغاز جنگ جهانی اول، یک مؤلفه به ۱۳۶ واژه با پسوند phobia اشاره می‌کند.

هر چند این واژگان گاه دارای معنای دقیقی نبودند، حداقل راه را برای آنان که اعتقاد داشتند هراس را می‌توان طبقه بندی کرده و نام گذاری نموده و علل آن را به صورت منفک شرح داد، هموار کرد. در این زمان تحت تأثیر تعلیمات فروید دیگر هراس‌ها نه یک محصول طبیعی